



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ اسفند ۱۳۹۰

موضوع کلی: مسئله سیزدهم

مصادف با: ۱۱ ربیع الثانی ۱۴۳۳

موضوع جزئی: ادله منکرین جواز تقلید ابتدائی از میت

جلسه: ۷۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### ادله منکرین جواز تقلید ابتدائی از میت:

منکرین جواز تقلید ابتدائی از میت یا به تعبیر دیگر قائلین به اشتراط حیات در مفتی به چند دلیل تمسک کرده‌اند؛

#### دلیل اول: آیات

دلیل اول استدلال به چند آیه می‌باشد. آیاتی که در اصل مسئله جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد به آن استناد شده بود در مورد عدم جواز تقلید ابتدائی از میت هم مورد استدلال قرار گرفته است:

**آیه اول: آیه نفر:** «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup>.

در این آیه حجیت نظر و انذار فقیه ثابت شده است. بدنبال انذار هم مسئله حذر مطرح شده یعنی آیه می‌خواهد بگوید آنهایی که تفقه می‌کنند زمانی که باز می‌گردند قوم خودشان را باید انذار کنند «لعلهم یحذرون» چه بسا آنها متحذر بشوند. حال در مورد آیه و کیفیت استدلال به آیه بر حجیت فتوای فقیه، سابقاً بحث کرده‌ایم و الآن وارد آن مباحث نمی‌شویم. لکن اگر ما پذیرفتیم آیه دلالت می‌کند بر حجیت فتوای فقیه در آیه عنوان فقیه به کار رفته است «لیتفقها فی الدین» در واقع امر به فقاها و انذار می‌کند تا مردم متحذر شوند. پس عنوان فقیه از این آیه اصطیاد شده است. این عنوان بر کسی که از دنیا رفته صدق نمی‌کند. میت متصف به فقاها نمی‌شود چون فقیه ظهور در کسی دارد که بالفعل دارای وصف فقاها است کسی که مرده، متصف به وصف فقاها بالفعل نیست؛ یعنی من کان فقیهاً بالفعل اما من کان متصفاً بالفقاها سابقاً، را نمی‌توانیم عنوان فقیه بر او منطبق نماییم. ظهور عنوان فقیه در کسی است که بالفعل دارای این وصف است و این ملازم با حیات است پس فقیه یعنی فقیه حی.

منذر هم که در این آیه درباره او سخن گفته شده ظهور در منذر بالفعل دارد؛ انذار میت اصلاً معنی ندارد و در مورد میت معنی ندارد بگوییم او منذر است.

۱. توبه / ۱۲۲.

شاهد مهم این مطلب هم علاوه بر ظهور خود کلمه منذر در منذر بالفعل مثل فقیه، این است که در آیه به دنبال انذار مسئله حذر را مطرح کرده است «لعلهم یحذرون» پرهیز کردن به دنبال انذار وقتی پدید می‌آید که منذر حی باشد؛ کسی که از دنیا رفته است اصلاً نمی‌تواند انذار کند تا موجب حذر شود.

پس هم عنوان فقیه و هم عنوان منذر که در آیه بکار رفته ظهور در کسی دارد که بالفعل دارای این اوصاف می‌باشد و فعلیت این اوصاف ملازم با حیات فقیه و منذر است. بعلاوه در مورد منذر به خصوص قرینه‌ای داریم که دلالت بر اعتبار حیات می‌کند و آن هم «لعلهم یحذرون» که به دنبال «لینذروا قومهم» ذکر شده است پس این دو یعنی فقیه و منذر حتماً باید حی باشند.

اینجا مستدل یک اشکال را می‌خواهد جواب دهد:

**این قلت:** ممکن است کسی سؤال کند از این مستدل که اگر شما ادعا می‌کنید انذار میت معنی ندارد پس چرا بر پیامبر گرامی اسلام (ص) هنوز عنوان منذر اطلاق می‌شود؟ شما اگر می‌گویید انذار میت معنی ندارد پس چرا بعد از وفات پیامبر (ص) هنوز ایشان را به عنوان منذر می‌شناسند؟ اگر شما حیات را در انذار معتبر می‌دانید پس چرا خود قرآن به عنوان یک کتاب به عنوان منذر شناخته می‌شود؟ مبشراً و نذیراً در مورد پیامبر (ص) و قرآن گفته می‌شود در حالی که قرآن کتاب است و اصلاً حیات ندارد و پیامبر (ص) هم از دنیا رفته اما در عین حال پیامبر (ص) را به عنوان مبشر و نذیر می‌شناسند. پس معلوم می‌شود این نتیجه‌ای که در مورد انذار گرفته‌اید صحیح نیست و این شاهدهی که بیان کردیم نشان می‌دهد در مورد انذار لازم نیست حیات وجود داشته باشد.

**قلت:** مستدل از این اشکال جواب می‌دهد:

**اولاً:** اطلاق عنوان منذر بر نبی مکرم اسلام (ص) و همچنین بر کتاب خداوند متعال در واقع به اعتبار خود خداست یعنی خداوند تبارک و تعالی است که دارد در واقع انذار می‌کند منتهی یا از لسان پیامبر (ص) یا بوسیله قرآن. پس انذار مقید به حیات منذر است و اگر به پیامبر (ص) و قرآن اطلاق منذر می‌شود به واسطه این است که منذر اصلی خود خداوند است که حیات دارد و پیامبر (ص) و قرآن در واقع واسطه‌ی در انذار هستند نه اینکه خودشان منذر باشند.

به عبارت دیگر اطلاق منذر بر پیامبر (ص) و قرآن در واقع مجاز است چون اصل انذار مربوط به خداوند تبارک و تعالی می‌باشد که او حی است.

**ثانیاً:** بر فرض ما بگوییم کتاب خودش منذر است نه به اعتبار خداوند که حی است یعنی سلمنا خود اینها منذر باشند لکن مسئله این است که اینها حی هستند و پیامبر (ص) و قرآن حیات دارند. در بعضی از روایات در مورد قرآن این گونه وارد شده است «حیُّ یجری مجرى الشمس و القمر»<sup>۲</sup> تعبیر به حی در مورد قرآن به کار رفته است. روایات دیگری هم در این رابطه وجود دارد.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱، حدیث ۵.

پس محصل استدلال این شد: آیه نفر دلالت بر اعتبار حیات در فقیه و مجتهد دارد یعنی اعتبار و حجیت فتوای فقیه منوط به حیات اوست و زنده نباشد فتوی و نظر او اعتبار ندارد؛ چون عنوان فقیه و منذر که از آیه بدست می‌آید ظهور در فعلیت این عناوین دارد. بعلاوه در مورد انذار چون قید لعلهم یحذرون آمده و حذر به دنبال انذار و عقیب انذار باید محقق شود، و حذر از منذر میت محقق نمی‌شود لذا منذر باید حی باشد.

### **آیه دوم: آیه سؤال:** «فستلوا اهل الذکر إن کنتم لاتعلمون»<sup>۳</sup>.

در این آیه هم گفته شده است که اهل ذکر ظهور در کسی دارد که بالفعل اهل ذکر است یعنی من کان متصفاً بانه اهل الذکر فعلاً کسی که بالفعل اهل ذکر است باید از او سؤال شود.

در خصوص این آیه غیر از ظهور اهل ذکر در فعلیت، باز یک قرینه‌ی دیگری هم وجود دارد؛ چون در آیه امر به سؤال شده «فاستلوا» سؤال در فرضی است که امکان رجوع وجود دارد. کسی که اساساً امکان رجوع به او نیست آیا امر به رجوع به او معنی دارد یا نه؟ وقتی نمی‌شود به او رجوع کرد آیا معنی دارد مردم را امر کنند به کسی رجوع کنید که اصلاً امکان رجوع به او نیست؟ روشن است امکان رجوع به میت نیست. پس اگرچه خود سؤال در حجیت و فتوای مجتهد مدخلیت ندارد، ولی خود این امر به سؤال حکایت از آن دارد که باید رجوع به آن اهل ذکر امکان داشته باشد و در مورد میت این امکان نیست. نتیجه اینکه در آیه سؤال، امر شده به سؤال کردن و اهل ذکر از در اینجا اصلاً نمی‌تواند منظور رجوع به اهل ذکری باشد که در قید حیات نیستند؛ چون رجوع به او اصلاً معنی ندارد.

### **بررسی دلیل اول:**

حال این دلیل را بررسی کنیم تا ببینیم این دلیل تمام است یا نه؟

### **اما آیه اول:**

**اولاً:** در مورد آیه نفر اگرچه ممکن است بپذیریم (چنانچه سابقاً هم گفته‌ایم) اوصاف عنوانیه ظهور در فعلیت دارند ولو در یک قضیه خبریه استعمال شده باشند مانند اینکه بگوییم یک نظامی آمد. ظهور اولیه این اخبار در فعلیت است هرچند می‌تواند قرینه‌ای در کنارش ذکر شود اما اگر قرینه‌ای در کار نباشد ظهور اولیه‌ی عنوانی که موضوع یک قضیه قرار می‌گیرد این است که آن وصف عنوانی فعلیت داشته باشد. در مورد منذر و فقیه هم همین گونه است و این دو ظهور در فعلیت دارند، اما لعل بشود این ادعا را کرد که عناوینی مانند منذر و فقیه و امثال آن در واقع طریقت دارند و شخص موضوعیت ندارد. عمده این است که انذار باید در حال حیات باشد. آنچه امکان ندارد انذار در زمان ممات است. عمده این است که انذار در زمان حیات صورت بگیرد. اگر انذار او در زمان حیات محقق شد، دیگر این معتبر است و اعتبار قول منذر و فقیه بعد از حدوث دیگر دائر مدار بقاء نیست. پس موت منذر و فقیه لطمه‌ای به حجیت و اعتبار انذار او نمی‌زند و مانع تأثیر او نیست. اینکه مستدل در استدلال تأکید می‌کند انذار میت اصلاً معنی ندارد، عرض ما این است که انذار او معنی دارد. لکن

۳. انبیاء/۷.

اینکه می‌گوییم معنی دارد به این معنی نیست که در حال موت انذار کند؛ بلکه مراد این است که اندازی را که در زمان حیات کرده کماکان تأثیر گذار است. ما می‌خواهیم بگوییم با موت، اعتبار انذار او از بین نمی‌رود. مثلاً کتب اخلاقی پر از انذار است آیا این انذارها در انسان تأثیر ندارد؟ ما همین الآن از انذار بسیاری از علماء اثر می‌پذیریم در حالی که الآن در قید حیات نیستند. لعل بتوان گفت که عناوینی مثل منذر و فقیه خودشان موضوعیت ندارند بلکه طریقت دارند و لازمه‌اش این است که اگر انذار محقق شد، پس از حدوث دائر مدار حیات نیست و موت منذر به حجیت فتوای او لطمه‌ای نمی‌زند و مانع تأثیر آن نمی‌شود.

**ثانیاً:** بر فرض بپذیریم منذر و فقیه باید حی باشند نهایت چیزی که از آن استفاده می‌شود حجیت فتوای حی است اما عدم حجیت فتوای میت از این آیه استفاده نمی‌شود؛ یعنی گویا آیه نسبت به مسئله اعتبار و حجیت فتوای میت تعرض نکرده و سکوت کرده است.

### **آیه دوم:**

**اولاً:** در مورد آیه دوم چنانچه سابقاً هم گفتیم این آیه اصلاً دلالت بر حجیت فتوای مجتهد ندارد.

**ثانیاً:** بر فرض بپذیریم این آیه دلالت بر حجیت فتوای فقیه دارد؛ لکن همان اشکالی را که در مورد آیه اول مطرح کردیم در اینجا هم وجود دارد؛ چون در آیه، سؤال از اهل ذکر مطرح شده «فاسئلوا اهل الذکر» منظور از سؤال یعنی رجوع به اهل ذکر؛ رجوع هم لزوماً به معنای رجوع حضوری و سؤال شفائی نیست بلکه یک معنای عام دارد که هم شامل سؤال شفائی و هم شامل رجوع به آراء و انظار در کتب می‌شود. بنابراین امکان رجوع به اهل ذکر حتی اگر میت هم باشند هست و می‌توان به کتب و آراء آنها رجوع کرد.

**ثالثاً:** سلمنا که آیه دلالت بر حجیت فتوای فقیه کند و سلمنا که آیه دلالت بر اعتبار حیات در اهل ذکر داشته باشد نهایتش این است که این آیه دلالت می‌کند بر حجیت فتوای فقیه حی اما عدم حجیت فتوای میت از آن استفاده نمی‌شود. البته در مورد این آیه یک نکته قابل توجه است و آن اینکه اصلاً سؤال موضوعیت ندارد یعنی اگر بر اعتبار قول فقیه دلالت کند، لزوماً به این معنی نیست که حتماً باید سؤال شود تا قول اهل ذکر و فقیه معتبر باشد؛ پس حجیت قول اهل ذکر مقید به سؤال نیست درست است که می‌گوید «فاسئلوا اهل الذکر» ولی امر به سؤال در واقع برای این است که این یک راه برای رفع جهالت و تحصیل علم است. و جهالت همانطور که با سؤال رفع می‌شود با مراجعه به کتب اینها هم برطرف می‌شود. نتیجه: دلیل اول اینکه استدلال به آیات تمام نیست نمی‌توان از این آیات، عدم جواز تقلید ابتدائی از میت یا شرطیت حیات در مفتی را استفاده نمود.

**بحث جلسه آینده:** در بیان و بررسی دلیل دوم قائلین به شرطیت حیات در تقلید ابتدائی و یا قائلین به عدم جواز تقلید ابتدائی از میت إن شاء الله خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»